

۱۲

داستان جلد

حاج نورمحمد عرفانی که عمری برق کار بوده
قدم‌های زیادی برای آبادانی محله برداشته است

روشنی بخش توس

خاک حاصلخیز نجاتمان داد



اگرچه ۷۸ سال پیش در شهرستان چناران متولد شده، ۶۸ سال است که در توس سفلا، مجاور آرامگاه فردوسی زندگی می‌کند. می‌گوید پدرش باغبان ارباب چناران بود که نشان این حرفه در فامیلی‌اش پیدا است؛ باغبانی که وقتی دارو غه جانش را به لب رساند، به خاک حاصلخیز توس پناه آورد.

حاج نورمحمد می‌گوید: مرحوم پدرم حسین آقا، باغبان ارباب برات... کوهستانی بود و پنج هکتار از اراضی او را در چناران حاصلخیز نگه می‌داشت. رسیدگی به همه درخت‌های این باغ بزرگ که از هر نوع میوه‌ای در میان‌شان پیدا می‌شد، برعهده پدرم بود. ارباب، دارو غه‌ای از خدا بی‌خبر و ظالم داشت که حتی خواب را برای این باغبان و کشاورزها حرام کرده بود. پدرم و چهارتن دیگر از همین کشاورزان که به ستوه آمده بودند، دل از چناران کردند و هر کدام راهی روستایی دیگر شدند. خاک حاصلخیز توس، پدرم را به اینجا کشاند و کشاورزی را از سر گرفتیم.

گویا در آن روزها مرحوم حاج قنبر غلامی که حرفش در توس پروداشت، کمک‌حال این خانواده می‌شود تا کار و زندگی‌شان سر و سامان پیدا کند. بعد از چهار سال هم با اجرایی شدن قانون تقسیم اراضی، حسین آقا در توس سفلا صاحب زمین می‌شود و کشاورزی‌اش با کاشت گندم، جو و چغندر و... در همین زمین‌ها ادامه پیدا می‌کند.

روی زمین نماندم



وقتی پدر حاج نورمحمد بار زندگی‌اش را در این روستا پهن می‌کند و کشاورزی را از سر می‌گیرد، او نیز همراه پدر، مرد خیش و زمین می‌شود؛ «جوان بودم و کاری نداشتم؛ کمک دست پدرم در کار کشاورزی شدم.»

اما خیلی زود شانس به او رو می‌کند و پایش به آرامگاه فردوسی باز و زندگی‌اش متحول می‌شود. سال ۱۳۴۳ با آغاز بازسازی آرامگاه فردوسی او یکی از دوازده جوان توس می‌شود که برای کار در آرامگاه پذیرفته می‌شوند.

یک سالی فقط سنگ روی در و دیوارهای چیند و بعد هم مسئول بستن داربست و کمک تأسیساتی می‌شود. با افتتاح بنای جدید فردوسی در سال ۱۳۴۷ او که دستش به کارهای فنی می‌رفت، به عنوان نیروی اصلی در تأسیسات آرامگاه استخدام شد؛ «برای ماده دوازده نفر روستا، آرامگاه سبب خیر شد.»

او از آن روز زیر نظر مهندس جهانگیر دارابی که جوانی از نیشابور بود، کارهای برقی را یاد گرفت و خیلی زود به مهارتی رسید که به وقت رسیدن برق به توس، دستگیر مردم شد.

فاطمه شوشتری می‌گوید: شاید از قضا و قدر بوده که کلمه «نور» کنار اسمم بنشیند و روزگار تاب بخورد تا این کلمه زندگی‌ام را هم بسازد.

حاج نورمحمد بیراه هم نمی‌گوید، چرا که عمری است زندگی‌اش با «برق» گره خورده است. حالا او را همه اهالی توس می‌شناسند و با مهارتش در کار برق آشنایند؛ زیرا نخستین کلید برق را در سال ۱۳۵۶ او گذاشت و روشنی را به خانه‌ها آورد.

وقتی از تیرهای چوبی بالا رفت و سیمی از آن تا خانه‌ها کشید، خودش هم نمی‌دانست دلیل روشنی‌ی خانه‌های زیادی خواهد شد و حالا می‌گوید: یکی دو تا نبوده. کلید برق همه خانه‌های توس سفلا و علیار را خودم گذاشتم و لامپ‌شان را روشن کردم.

حاج نورمحمد اما در این سال‌های یک چیز را خیلی خوب از حرفه‌اش یاد گرفته و آن نوربخشی است. برای همین است که مردم در محله، او را با خدمات بی‌دریغ و بی‌منتش در برق‌کشی قدیم به یاد می‌آورند و نامش را وصل مسجد جامع توس می‌کنند که عمری است خادمش است.

البته حاج نورمحمد عرفانی گلکار ساکن محله فردوسی فقط در این جملات خلاصه نمی‌شود و این‌ها که گفتیم حسب و حال بود و معرفی زندگی‌اش داستانی شنیدنی دارد. داستانی که با فرار پدر باغبان از دست دارو غه ظالم نقل می‌شود و به آرامگاه فردوسی می‌رسد که همسایگی با آن آغاز تحول در زندگی او بود.

